

برای هاله سحابی و همه زندانیان پشت دیوارهای 209 اوین

صبر کن هاله جان، ما به خشم تو و خشم همه آن زندانیان پشت دیوارهای 209 نیاز داریم؛ برای آن که دیگر دیواری نباشد و برای اینکه 209، نامی شود در تاریخ!

با حساب روز دستگیری، امروز سومین روز است که دربند هستی و برای اطرافیان و دوستانی که نگران تلفن نزدن، نگران سلامتی و نگران سری هستند که باتوم خورده و زخمی شده، همه چیز با حدس و گمان پیش می رود. راستش من زیاد تو را نمی شناسم. دست بالا، در یکی دو نشست عمومی زنان دیده باشمت و از اینجا یادمانده باشد که کسی گفته است: "می شناسی؟! هاله سحابی است، دختر مهندس سحابی!" اما با این همه می توانم حدس بزنم همه آنچه بر تو می رود و سئوالهایی را که از تو پرسیده می شود نه بابت اینکه دختر کسی هستی، بلکه بابت اینکه فعال جنبش زنان هستی.

هرچند هنوز هیچکس نمی داند تو را کجا برده اند، اما از شب همان روزی که در بهارستان دستگیر شدی، حسم به من می گفت در 209 هستی، در یکی از همان سه سلول انفرادی بند خواهران؛ شاید در همان سلول شماره 11 که شیوا نظرآهاری* 32 روز، تا قبل از اینکه من را بیندازند آنجا، آنجا بوده است. دیوارهای سلولهای 209 را تازه رنگ زده اند تا شعارها و نامهای زندانیان پاک شود اما حس زنانی که در آن سلول بوده اند، روزها و ثانیه ها را شمرده اند، مشت به دیوار کوبیده اند، گریه کرده اند و فریاد زده اند را نتوانسته اند پاک کنند.

اما تو زیاد آنجا نمی مانی؛ یکی از آن شش زندانبان زن که چند سالی است همانها هستند، بی هیچ تغییری، در سلول داغت را که حتی دریچه ای کوچک به خنکی راهروی بیرون ندارد باز می کند و می گوید: "آماده بشید برای بازجویی!" و این یعنی پوشیدن مانتو و شلوار زندان، سر کردن روسری و چادر زندان و بستن چشم بند. کفشهایت را و لباسهایت را همان اول که آمده ای گرفته اند و حالا باید دمپایی بپوشی که در شان تو نیست و به بازجویی بروی که آن هم در شان تو نیست! هیچ چیز آن دیوارها، آن راهروهای نه چندان تمیز، آن اتاقهای بازجویی که بازجوهای مرد درش را نیمه باز می گذارند تا

بعدا بتوانند بگویند مقتضیات شرعی را رعایت کردیم، آن لخ لخ دمپایی زندانبانان، بازجوها و همه کارمندان 209، آن سردی و تعلیق و تشویش حاکم بر فضا و آن "رو به دیوار بنشین و چشم بندت را بردار" ها، هیچکدام در شان آدمی مثل تو نیست.

اما فعلا که در بندی و دست و پا بسته؛ می نشینی، رو به دیوار، و چشم بندت را بر نمی داری، مبادا بازجو را ببینی، و علاقه ای هم به دیدن بازجویان نداری! روی صندلی که مثل صندلی های مدرسه، میز کوچکی جلوییش است می نشینی و برگه ای را با خودکاری که در سلول از تو دریغ می کنند، می گذارند جلویت. مشخصات خود و خانواده ات و همه شماره تلفنهای نزدیکانت. در فاصله بین نوشتن ها، اسمها و جمله هایی را که زندانیان دیگر روی دسته صندلی نوشته اند می خوانی: "می گذرد این روزها، با ایمان"، "آزادی، کجایی؟" و نامهای آشنایی که دل تو را گرم می کنند.

بعد از تو ای میل ات را خواهند خواست، اگر وبلاگی داری یا وب سائیتی، باید آدرس آنها را هم بنویسی. و ناباورانه، پسورد همه آنها را خواهند خواست؛ ای میلیها، وبلاگها و وب سائتها را. اگر ای میل یا هو باشد خوشحال می شوند که می توانند هک اش کنند و اگر جی میل باشد، چهره در هم می کشند و می گویند تا وقتی پسورد را نداده ای اینجا می مانی! مقاومت فایده ای ندارد!

بعد، فهرست کلیشه ای سئوالها شروع می شود؛ ممکن است وسطش چند تا سئوال درباره روابط خصوصی تو و همسرت هم بپرسند یا مسائل خصوصی از این دست. یکباره همه چیزهایی که فکر می کردی به هیچکس ربط ندارد، به بازجوهای که نمی بینی و نمی شناسی شان ربط پیدا می کند. داغ می شوی، گر می گیری و ممکن است اعتراض کنی. آنها موضوع را درز می گیرند اما بار دیگری خواهد بود که دوباره برگردند، جای دیگری، وقتی که ضعیف تر باشی و خسته تر از اینکه اعتراض کنی.

دوباره بر می گردند به سئوالات کلیشه ای: نامها، آدمها، همه آدمهای زندگیت، همه دوستانت، در داخل و خارج، بنویس با چه کسانی رابطه داری! بنویس رابطه ات با هر یک از آنها چطوری است! بنویس! و وای بر تو اگر گذرت برای کنفرانسی یا حتی سفر تفریحی با خانواده به خارج افتاده باشد. لحظه لحظه سفرت را باید برایشان بنویسی و باز هم قطعا کافی نخواهد بود. بهت خواهند گفت: صادقانه بنویسید خانوم! و این، در زندانی که پایه اش بر ناراستی بنا شده، یعنی آنچه ما می خواهیم بنویسید خانوم!

و بحث از جایی شروع می شود، درباره همه چیز، سیاست، انتخابات، جنبش زنان، گروههایی که در آن عضو هستی و همه کارهای کرده و نکرده ات. از جایی به بعد خسته می شوی از توضیح دادن واقعیات

آنچه بوده است و آنچه کرده ای. لحظه ای در بازجویی ها می رسد که به یکباره در می یابی سناریو چیست. می فهمی از تو چه می خواهند و اگر چه بنویسی خلاص می شوی. مقاومت می کنی، بحث می کنی طبیعتاً و نمی پذیری اما "نرود میخ آهنین در سنگ!" شاید با تو هم درباره طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا حرف بزنند که جنبش های زنان در کل کشورهای منطقه و از جمله ایران، عاملان آن هستند و تو در این طرح بزرگ، عامل کوچکی بیش نیستی. "البته نظام بیدی نیست که از این بادها بلرزد اما بدان و آگاه باش که از این پس، ما تو را عامل آمریکا می دانیم برای تغییر و تغییر یعنی براندازی!" اول، گوشه‌هایت می شنوند اما مغزت باور نمی کند. نگران نباش، انفرادی برای همین است، برای همین که باورنکردنی ها باور شوند. انفرادی، معجزه هایی دارد که هنوز مانده تا ببینی.

برت می گردانند. زندانیان غذای شب را می آورد و بی توجه به صورت در هم شکسته ات می گوید: غذا بخور! غذای اینجا از همه زندانها بهتر است؛ اینجا هتل است! و تو دلت می خواهد غذا را پرت کنی توی صورتش. اما نه، این تو نیستی، این خشمی است که تو را فرا گرفته؛ خشمی مهار نشدنی که تنها با مشت‌هایی که به دیوار می کوبی، کمی خالی می شود. حس می کنی دست‌هایت بی حس شده اند و قلبت دارد از سینه می زند بیرون؛ نمی توانی نفس بکشی. دکمه ای را که چراغی را در اتاق زندانبانان روشن می کند فشار می دهی** و ده دقیقه بند که زندانبان در را باز می کند فقط می توانی بگویی: بهداری!

صبر کن هاله جان، ما به خشم تو و خشم همه آن زندانیان پشت دیوارهای 209 نیاز داریم؛ برای آن که دیگر دیواری نباشد و برای اینکه 209، نامی شود در تاریخ!

پی نوشت ها:

* شیوا نظرآهاری، عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر، دو روز پس از انتخابات 22 خرداد در محل کارش بازداشت شد و تا همین امروز، در بند 209 اوین زندانی است. در این مدت تنها چند بار توانسته است تلفنی با خانواده اش صحبت کند.

** پیش از این در زندان 209، زندانیان اگر برای دستشویی یا بهداری یا هر منظور دیگر کاری با زندانبان داشتند به در سلول می کوبیدند. اما اخیراً، به در کوبیدن ممنوع شده و دکمه هایی در هر سلول نصب شده که با فشار دادن آن چراغی در اتاق زندانبانان روشن می شود که متوجه می شوند زندانی کاری دارد. بنابراین، تنها صدایی که قانون سکوت زندان 209 را می شکست و نشانه زندگی زندانیان بود هم حذف شده است.

علیرضا در چهلّم ندا جان باخت!

- پیکر بی جان علیرضا، کودک دوازده ساله ای که بر اثر اصابت باتوم به سرش، دچار ضربه ی مغزی شده و جان خود را از دست داد، روز گذشته تحویل خانواده گردید ...

یک کودک دوازده ساله، روز پنجشنبه ی گذشته در بهشت زهرا به صف جان باختگان جنبش مردمی پیوسته است. بنا بر گزارش ها، پنجشنبه گذشته علیرضا همراه با پدرش برای شرکت در چهلّم شهدای سرکوب اخیر به بهشت ندا (بهشت زهرا) رفته بوده است. در هنگام بازگشت، لحظه ای دست علیرضا از دست پدرش جدا می شود، در این هنگام دست او از زندگی نیز کوتاه می شود. علیرضا بر اثر اصابت ضربه ی باتوم به سرش دچار خونریزی مغزی شده و به شهادت رسید. او فقط ۱۲ سال سن داشت. خانواده علیرضا بعد از ۴ روز، بالاخره روز گذشته (دوشنبه) توانستند جنازه او را از پزشک قانونی تحویل بگیرند.

بازداشت مادر یکی از کشته شدگان اخیر

بنا به این گزارش زهرا (بهجت) نودری، مادر پویا مقصود بیگی دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه که برای اعتراض و دادخواهی به کشته شدن فرزندش بدن خود را گل گرفته و در مقابل اداره اطلاعات کرمانشاه به تنهایی تحصن کرده بود، در ساعت 10 شب اولین روز تحصن خود دستگیر شده است.

“مادران عزادار” اعلام کرده اند که مادر یکی از کشته شدگان اخیر در کرمانشاه بازداشت شده و هیچ اطلاعی از سرنوشت وی در دست نیست. پویا مقصود بیگی در تاریخ 30 خرداد 88 توسط نیروهای امنیتی کرمانشاه دستگیر و تحت شکنجه های وحشتناک در زندان کرمانشاه قرار

می گیرد و پس از آزادی فوت می کند.
زهرا نوذری در جوانی همسر خود را از دست داده و دو فرزند خردسال
اش را با کار طاقت فرسای خیاطی اداره کرده و در آستانه فارغ
التحصیلی فرزند ارشدش او را به طرز فاجعه آمیزی از دست داده است
اقوام و آشنایان زهرا به شدت تحت فشار هستند و سکوت اختیار کرده
اند .

مادران عزادار اعلام کرده اند که خواهان آزادی فوری این مادر
داغدار و عزادار و مجازات عاملان و آمران فجایع پس از انتخابات
دهمین دوره ریاست جمهوری هستند .

منبع خبر : تغییر برای برابری

معترضان در خیابانهای تهران

منبع: دویچه وله

به نقل از شاهدان عینی، میدانها و چهارراههای مرکزی و شمالی
تهران از اولین ساعات پنجشنبه در قرق پلیس، درجه داران و سربازان
مجهز به باتوم بودند.

<http://www.youtube.com/watch?v=1IEFRDvnu8>

مراسم مصلاي تهران

قرار بود روز پنجشنبه، تجمعی نیز در مصلاي تهران برای چلم کشتگان
برگزار شود. خیابانها و اتوبانهای منتهی به مصلا، از صبح در کنترل
شدید پلیس بودند. این گردهمایی نیز پیش از شکلگیری، توسط ماموران
انتظامی از هم پاشید.

شاهدی که در راه رفتن به مصلا بود، حوالی ساعت هفت عصر به
دویچه وله گفت: «در عباس آباد هستم. شیشه های ماشینها را شکسته اند
و دسته های پلیس موتور سوار مردم را به شدت زده اند. ماشینها دارند
با بوق اعتراض می کنند. ما به مصلا نرسیدیم که کتک کاری شروع شد.

تجمع‌ها پراکنده‌اند. همه دارند در کوچه‌های پس‌کوچه‌ها دنبال راهی به طرف خیابان ولیعصر می‌گردند.

یک روزنامه‌نگار از درگیری در مسیر مصلا گفت: «اتوبان مدرس به مسیر به مصلا بسته بود. درگیری شدیدی در تقاطع مفتح و ولیعصر پیش آمد و خیلی گاز اشک آور پرتاب کردند. چند اتوبوس خالی هم آورده بودند و رویش نوشته بودند اورژانس. انگار قرار بود عده‌ای را حسابی بزنند و سوار این اتوبوس‌ها کنند.

گروهی از جمعیت حاضر در بهشت‌زهرها پس از هجوم ماموران، خود را با مترو به ایستگاه مفتح رسانده بودند. از این ایستگاه تا مصلا، کمتر از یک کیلومتر راه است. یک دانشجو به دویچه‌وله گفت: «پلیس از دهانه مترو به مردم حمله کرد و همه به کوچه‌ها فرار کردند. عده زیادی رفتیم در یک آموزشگاه زبان پناه گرفتیم. تعداد پلیس از همیشه بیشتر بود و لباس شخصی‌ها و بسیجی‌ها زیاد نبودند. مردم ترجیح می‌دادند موقع فرار به سمت پلیس بروند تا بسیجی‌ها.»

درگیری در یوسف آباد

محلّه یوسف‌آباد حوالی ساعت نه شب، صحنه درگیری میان مردم و یگان ویژه نیروی انتظامی بود. یگان ضد شورش با باتوم و گاز اشک آور مردم را متفرق کرد. یک شاهد از استیصال و خستگی پلیس در رویارویی با مردم گفت و خشونت‌های روز پنجشنبه را نسبت به روزهای قبل کمتر توصیف کرد.

امروز موبایل‌ها در مراکز تجمع مردم قطع نشدند. حضور مردم در خیابان‌های ولیعصر، تخت‌طاووس، یوسف آباد و کریمخان تا ساعت ده شب همچنان ادامه داشت.

مهیندخت مصباح

تحریریه: فرید وحیدی

جعفر پناهی و مهناز محمدی در بهشت زهرها دستگیر شدند

به گزارش شاهدان عینی، حدود ساعت ۱۴ روز پنجشنبه (۸ مرداد) جعفر

پناهی و مهناز محمدی، دو فیلمساز ایرانی، در بهشت زهرای تهران بازداشت شدند. این دو تن به همراه گروهی از فیلمسازان و مستندسازان برای گذاشتن گل بر مزار کشته‌شدگان وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران به بهشت زهرا رفته بودند. روشن نیست که این دستگیری‌ها توسط کدام ارگان انجام گرفته است. جعفر پناهی فیلمسازی با شهرت جهانی است و مهناز محمدی، مستندساز و برنده چند جایزه داخلی و بین‌المللی است. قرار است که مراسمی به یاد کشته‌شدگان وقایع اخیر ایران در بهشت زهرا با حضور مهدی کروبی و میرحسین موسوی برگزار شود.

برخورد خشونت آمیز و دستگیری مردم در بهشت زهرا

به گزارش "قلم نیوز"، پس از مخالفت وزارت کشور با برگزاری مراسم سوگواری در مصلاي تهران به مناسبت چهل‌م جان باختگان تظاهرات اعتراضی ۳۰ خرداد، مهدی کروبی و میرحسین موسوی اعلام کردند که با حضور بر سر مزار شهدای حوادث اخیر در گورستان بهشت زهرا در کنار خانواده‌های قربانیان یاد آنان را گرامی خواهند داشت.

ویدیوی مربوط به مراسم پنجشنبه در بهشت زهرا در یوتیوب

http://www.youtube.com/watch?v=barkTdHEX_k

خبرگزاری‌های بین‌المللی به نقل از شاهدان عینی از حضور آقای موسوی و آقای کروبی در بهشت زهرا خبر داده‌اند اما فرانس پرس نوشته است که مأموران پلیس برای آنها محدودیت ایجاد کرده‌اند. مأموران پلیس ضد شورش فوراً آقای موسوی را احاطه کرده‌اند و در حالی که صداها تن از عزاداران شعار "یا حسین، میر حسین" سر می‌دادند، او را به اتومبیلش بازگردانده‌اند. به گفته شاهدان عینی، گروهی از عزاداران اتومبیل آقای موسوی را احاطه کرده‌اند و کوشیده‌اند مانع از رفتن آقای موسوی شوند، اما مأموران پلیس به زور راه را باز کرده‌اند تا اتومبیل از محل خارج شود. همچنین شاهدان عینی به خبرگزاری فرانسه گفته‌اند که عده‌ای از عزاداران به سوی مأموران پلیس که مهدی کروبی را محاصره کرده بودند، سنگ پرتاب کرده‌اند.